هوالعلیم

حجیّت قول و فعل امام علیه السلام

وحی و اقسام آن

برگرفته از کتاب «امام شناسی»

حضرت علاّمه آیت‌اللّه حاج سیّد محمدحسین

حسینی طهرانی

قدّس سرّه

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و صلّى اللَه على محمّد و آله الطاهرين

و لعنة اللَه على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين

و لا حول و لا قوّة الا باللَه العلىّ العظيم

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم

﴿وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِيتاءَ الزَّكاةِ وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ﴾[1]

خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: ما حضرت ابراهیم و اسمعیل و اسحاق را أئمّه‌ای قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند، و کارهای پسندیده را به آنها وحی کردیم، و اقامه نماز و ایتاء زکوة را به آنها وحی نمودیم؛ و آنها از زمان قبل، روش و مسلکشان این بود که ما را عبادت می‌نمودند.

---

[1] سوره انبیاء: ۲۱ ـ آیه ۷۳.

در معنای وحی خیرات که به ائمّه می‌شود

در این جمله خدا می‌فرماید: نفس افعال خیری که آنها انجام می‌دادند، وحی ما بود. چون مصدر مضاف افاده تحقّق فعل را در خارج میکند.

اگر کسی بگوید: يعْجِبُنِی إحْسَانُک وَ فِعْلُک الْخَيرَ، از آن استفاده می‌شود که احسان و فعل خوبی که نموده‌ای مرا مسرور نمود، امّا اگر بخواهند بگویند که احسان تو، و فعل نیک تو، پس از این مرا مسرور می‌کند، مصدر را اضافه نمی‌کنند، بلکه یا قطع از اضافه می‌نمایند، یا فعل را با «ان مصدریه» ذکر می‌کنند، و می‌گویند: يعْجبُنی ان تُحْسِنْ وَ انْ تَفْعَلَ الْخَيرَ یا آنکه يعْجِبُنِی الإحْسَانُ لَک وَ الْفِعْلُ لَک.

مانند آیاتی که در قرآن به‌عنوان تشریع احکام بیان شده، و منظور به‌جای آوردن آن افعال است در زمان مستقبل از وقت خطاب، در آن آیات أنْ مصدریه به‌کار برده شده است مانند، ﴿أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ﴾[1] و ﴿أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَهَ﴾[2] و ﴿أَنْ لا

---

[1] سوره البقرة: ۲ ـ آیه ۱۸٤.

[2] سوره زمر: ۳۹ ـ آیه ۱۱.

تَعْبُدُوا إِلَّا اللَهَ﴾[1] و ﴿أَنْ أَقِيمُوا الصَّلاةَ﴾[2]

امّا در آیه مورد بحث نمی‌فرماید: وَ أَوْحَينا إلَيهِمْ أنْ تَفْعَلُوا الْخَيرات، به آنها وحی نمودیم که خیرات را بجای آرید، بلکه می‌فرماید افعال خارجی که از آنها سر می‌زد عین وحی ما بود، ما وحی کردیم به‌آنها افعال خیری را که انجام می‌دادند، در این‌صورت نفس فعل آنها مورد وحی است.

معنای وحی تکوینی

بنابراین باید دید چگونه ممکن است فعل مورد وحی واقع شود. برای روشن شدن این مطلب از قرآن مجید شاهدی می‌آوریم: ﴿وَ أَوْحى رَبُّکَ إلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ * ثُمَّ كُلِی مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ فَاسْلُكِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِيهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾[3]

خدای تو به زنبور عسل وحی فرستاد، به اینکه در کوهها و درختها، و در سقف‌های منازل، برای

---

[1] سوره هود: ۱۱ ـ آیه ۲۶.

[2] سوره انعام: ٦ ـ آیه ۷۲.

[3] سوره نحل: ۱٦ ـ آیه ٦۹ ـ ۷۰.

خود خانه درست کن؛ سپس از تمام میوه‌جات بخور، و با حالت تسلیم و پذیرش راههائی که خدا به‌تو معرّفی کرده بپیما.

آیا این وحی که به زنبور عسل کرده است، مانند وحی به قلب پیغمبران بود، که در هر لحظه بر قلب زنبور عسل وحی می‌رسیده، که این قِسم خانه بساز، در اینجا سکنی گزین، روی این گُل بنشین! سپس روی آن گل! روی گل بدبو منشین؟ یا آنکه این‌طور نیست، بلکه خداوند به قِسمی این حیوان عجیب و لطیف را خلق فرموده است که تمام کارهای او به‌اراده خدا انجام پذیرفته، و این حیوان معصوم بدون هیچ دخالتی از نفس امّاره و آرزوهای باطله و شخصیت طلبی ها، طبق برنامه معین که خدا، در عالم تکوین برای او مقرّر داشته است، در هر لحظه به امر و اذن پروردگار در راهی که خدا معین نموده سیر میکند، و طبق دعوت فطرت از روی این گُل بر روی آن گل می‌نشیند، و شیره گل خوشبو را می‌مکد، در سقفها، و کوهها و درختها، خانه هندسی شکل عجیب می‌سازد.

این وحی را وحی تکوینی گویند، یعنی خدا در عالم تکوین و خارج، تمام افعال و سکنات او را خود تنظیم نموده، و بدون دخالت امر خارج که او را در سیر تکاملی خود از صراط مستقیم خارج کند، او را در راهها و طرق سعادت و اعمال نیک طبق برنامه آفرینش حرکت میدهد.

وحی خیرات به امامان

آیه مبارکه قرآن می‌فرماید: که ما فعل خیرات را به‌آنها وحی کردیم یعنی تمام افعال پسندیده که از آنها ظهور می‌کند، به اذن ما، و امر ما بوده، و ملکوت آنها در دست ماست؛ و بنابراین اعمال آنها بدون دخالت هیچ فکر نفسانی و هوای خودپسندی از آنها سر می‌زند.

آنها اعتباراندیش نیستند و برای محافظه کاری فعلی انجام نمی‌دهند و برای به‌جا آوردن کاری در اعتبارات واهیه نمی‌افتند که سپس کار خود را بر اساس مصلحت تخیلیه به‌جای آورند، بلکه از تمام این مراحل عبور نموده‌اند. اراده آنها اراده خدا، و فعل آنها از ضمیری پاک و بی‌آلایش، بدون شائبه منفعت طلبی و ملاحظه اجر و پاداش، و عاقبت

اندیشی، از آنها سر می‌زند.

آنها افرادی هستند که خود فعل جزای آنهاست، و در صدد جزائی خارج از نفس و حقیقت فعل خود نیستند.

این فعل، فعل خداست که به‌اراده و مشیت خدا از آئینه وجود و صُقْعِ نفس آنان هویدا و از مجری و مجلای وجود آنان طلوع می‌کند. بنابراین می‌توان گفت که نفس فعل آنان وحی خداست.

انسان تا هنگامی که چشمش به‌جمال پروردگار گشوده نشده، و کم کم مراتب هستی خود را فراموش ننموده، و به خدا هست نشده است، تمام افعال را از خود می‌بیند، و حتماً برای غایت و نتیجه‌ای انجام میدهد، ولی اگر در مرحله عبودیت قدم به‌صدق گذاشت، رفته رفته در اثر مشاهده قدرت و علم مطلق خدا و انکشاف مراحل توحید در وجود وی، دیگر از خود وجود و هستی ادراک نمی‌کند، تا آنکه برای بقا و حفظ آن یا برای جلب نفع و رفع ضرر کاری انجام دهد، خود را در دست قدرت پروردگار چون موم در مشت قوی پنجه‌ای

خاضع و تسلیم ملاحظه می‌نماید، چون با طلوع خورشید حقیقت، و مشاهده جمالِ مطلق و حیات و علمِ مطلق، وجود خود را سراب دیده، و نمی‌تواند چیزی را برای خود و به‌مصلحت خود انجام دهد، هر کاری که از او در این‌صورت و این‌حال سر می‌زند کار حقّ است و بس.

بررسی مفاد حدیث قرب نوافل

در حدیث قدسی که فریقین روایت کرده‌اند خدا می‌فرماید:

لَا یزالُ الْعَبْدُ یتَقَرَّبُ الَیَّ بِالنَّوافِلِ حَتَّی احِبَّهُ فاذَا احْبَبْتُهُ کنْتُ سَمْعَهُ الَّذی یسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذی یبْصُرُ بِهِ وَ لِسانَهُ الَّذی ینْطِقُ بِهِ وَ یدَهُ الَّتی یبْطِشَ بِها[1]

پیوسته بنده مطیع من به‌سبب به‌جا آوردن کارهای مورد رضا و پسند من که او را جبراً تکلیف ننموده‌ام و خود به‌شوق و رغبت انجام می‌دهد، به‌من تقرّب می‌جوید، و نزدیک می‌شود، تا به‌سرحدّی می‌رسد که من دوستدار او خواهم شد، و چون او را محبوب خود قرار دادم، من گوش او می‌شوم که با

---

[1] وسائل الشیعه، ج ۳ ص ۵۳

او می‌شنود، و من چشم او می‌شوم که با او می‌بیند، و من دست او می‌شوم که با او اخذ می‌کند؛ یعنی در آن‌حال گوش را از خود نمی‌بیند، بلکه گوش او مجرائی است که به‌وسیله آن خدا می‌شنود، و بوسیله چشم او خدا می‌بیند.

آیه مبارکه قرآن: ﴿وَ ما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ رَمی﴾[1]

دلالت بر همین مقام دارد، ای رسول ما در آن وقتی که تو تیر انداختی، تو تیر نینداختی، بلکه خدا تیر انداخت؛ آیه مبارکه ﴿یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ﴾[2] نیز بر این معنا دلالت می‌کند، دست خدا بالای دست آنان است؛

علت حجیت قول و فعل امام علیه السلام

بالجمله از آیه مبارکه: ﴿وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ﴾ استفاده می‌شود که امام کسی است که حقاً باید از مراتب نفس و خودی عبور نموده، و به‌مراحل توحید حقیقی وارد شده، و با وجود طلوع

---

[1] سوره انفال: ۸ آیه ۱۷

[2] سوره فتح: ٤٨ ـ آیه ۱۰

آفتاب عالمتاب، و ظهور ذات مقدّس حقّ جلّ و علا در مرائی کاینات و جلوه او در ماهیات امکانیه، از خود ظهور و بروز ندیده، بلکه اصل هستی خود را مندک در هستی حضرت مفیض الوجود بنماید؛ و فعل او و گفتار او و سکون و حرکت او و قیام و قعود او و جنگ و صلح او فعل خدا گردد. اگر کسی به این مرحله رسید قابلیت امامت را به‌اذن خدا دارد و الّا فلا.

چون امام یعنی کسی که مأموم را به‌مقام و محلّ و مقصود خود رهبری می‌کند، کسی‌که از شوائب نفس امّاره بیرون نیامده است، اگر امام شود تمام مأمومین را به‌محلّ و مقام خود که امیال نفسانیه باشد دعوت می‌کند؛ و بدیهی است که این دعوت، دعوت به‌خدا نبوده، بلکه دعوت بنفس است.

امام با این خاصّه‌ای که ذکر شد، چون فعلش فعل حقّ، و قولش قول حقّ می‌شود، لذا حجّت است، چون فعل و قول حقّ حجّت است.

بنابراین باید از او پیروی کرد، و بر کار او خرده نگرفت، زیرا خرده گرفتن بر او خرده گرفتن بر فعل حقّ است، و شخص خورده گیر باید به‌نفس خود

مراجعه نماید، و عیب را در آنجا جستجو کند، که بواسطه، جهل و فقدان معرفت و ناشناختن امام، عیبی را بدو نسبت داده است.

ممکن است بسیاری از افراد نیک و صالح العمل باشند، ولی چون از خودی خود برون نیامده‌اند، امام را نشناسند، مرتبه امامت مرتبه‌ای است بس رفیع.[1]

[1] این مقاله از کتاب امام شناسی ج اول، ص ۱۹۹-۲۰۳ گرداوری شده است.